

که همچون زمان فرمانروایی ابوسعید بهادرخان، کار تجارت با تبریز را از سرگیرند؛ اما به سبب ناامنی کار به انجام نرسید (جوادی، ۱۵۱؛ وان لون، ۱۳). بنابر گزارشی، جنواییها از او خواستند که برای تأمین امنیت تجارت، زمینی را برای تأسیس دژی در اختیار آنان گذارد. اویس نخست پذیرفت، ولی بعداً پشیمان گشت و در پی مشاجره فرستاده وی با تاجار جنوایی، فرمان داد تا همه آنان را کشتند.

دربار اویس مجمع شعراء، سخندانان و هنرمندانی بود که تحت حمایت او بالیدند و آثاری به نام او نوشتند و از این لحاظ روزگار فرمانروایی اویس را باید از دوره‌های درخشان فرهنگ و ادب ایران پس از ایلخانان به شمار آورد. اویس خود نیز در نقاشی و موسیقی و به ویژه شعر ماهر بود (دولتشاه، ۱۹۷) و با شاه شجاع مظفری که او نیز شاعری خوش ذوق بود، مکاتبه داشت. قطعاتی از سروده‌هایی که این دو فرمانروای شاعر پیشه به یکدیگر ارسال می‌کردند، در برخی منابع باقی مانده است (نک: همو، ۲۲۵-۲۲۷؛ غیائی، ۱۵۱-۱۵۲؛ هدایت، ۲/۱). گفته‌اند خواجه عبدالحی، نقاش پرآوازه دوره جلایری از شاگردان اویس بوده است (دولتشاه، ۱۹۷).

سلمان ساوجی از بزرگ‌ترین شعرای دربار اویس به شمار می‌رفت و دولتشاه (ص ۱۹۳) بر آن است که بر این سلطان جلایری سمت استادی نیز داشته است. در دیوان سلمان ساوجی اشعار بسیاری در ستایش شیخ اویس و برخی دیگر از اعضای خاندان و دولتمردان جلایری باقی مانده است (نک: ص ۳۶۹، ۴۳۰، جم). همچنین او منظومه‌های جمشید و خورشید و فراقنامه را به نام شیخ اویس مصدّر ساخت (نک: صفا، ۳/۲۱۴). یکی دیگر از ادبای برجسته دربار او، شرف‌الدین رامی نام داشت که کتاب *حقایق الحدائق* (ص ۱) را درباره علم بدیع و صنایع ادبی زبان فارسی در وی، به فرمان اویس، و کتاب *انیس العشاق* (ص ۱-۳) را نیز به نام وی تألیف کرد. دستور الکاتب فی تعیین المراتب یکی دیگر از آثار برجسته ادب فارسی است که محمد بن هندوشاه نخجوانی آن را به نام این سلطان جلایری کرد (۱/۱۱-۱۳/۲۱؛ نک: علی‌زاده، ۳/۲). دستور الکاتب به عنوان اثری درباره مراتب دیوانی و فنون دیوان سالاری که حاوی نامه‌ها و منشورهای دولتی است، برای بررسی ساختار اجتماعی و اقتصادی ایران اواخر عصر ایلخانان، چوپانیان و اوایل فرمانروایی جلایریان سخت ارزشمند است (نک: همو، ۵۷/۲). برخی از پژوهشگران این نامه‌ها را که بیشتر آنها عنوان مشخصی ندارند، به دوره سلطان اویس نسبت داده، و براساس آنها به بررسی اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه و حکومت وی پرداخته‌اند (مثلاً نک: نخجوانی، محمد، ۱/۱۱-۳۹۷/۴۱۴، ۱/۱۱-۱۵۱/۱۵۲؛ قس: پتروشفسکی، ۱۰۶-۱۰۵/۲۱۹-۲۱۸).

نظام تبریزی کتاب *ریاض الملوك*، و نورالدین بن شمس‌الدین محمد منظومه *غازان‌نامه* را به نام اویس نگاشتند (صفا، ۳/۳۲۶؛ بیانی، ۴۰۵). برخی احتمال داده‌اند که شیخ اویس ممدوح خواجه حافظ شیرازی نیز بوده است (نک: حافظ، ۹۴؛ نیز غنی، یادداشتها، ۹۴).

عبید زاکانی (ص ۶، ۲۴-۲۶، ۵۲-۵۳) و عزالدین مطهر بن عبدالله بن حسینی و بعضی از گویندگان و نویسندگان دیگر هم از ستایشگران او بودند (نک: دولتشاه، ۲۰۴؛ بیانی، ۳۹۶-۳۹۷).

مآخذ: ابن تغری بردی، *المنهل الصافی*، به‌کوشش نبیل محمد عبدالعزیز، قاهره، ۱۹۸۵م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، *انباء الفهر*، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م؛ ابن عماد، عبدالحی، *شذرات الذهب*، قاهره، ۱۳۵۱ق؛ ابن کربلایی، حافظ حسین، *روضات الجنان*، به‌کوشش جعفر سلطان القرایی، تهران، ۱۳۴۹ش؛ بیانی، شیرین، *تاریخ آل جلایر*، تهران، ۱۳۴۵ش؛ پتروشفسکی، ا. ب.، *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۲ش؛ جوادی، حسن، «ایران از دیده سیاحان اروپایی در دوره ایلخانان»، *بررسیهای تاریخی*، تهران، ۱۳۵۱ش، ص ۷. شد ۵؛ حافظ ایرو، عبدالله، *ذیل جامع التواریخ* رشیدی، به‌کوشش خانابا بیانی، تهران، ۱۳۵۰ش؛ حافظ شیرازی، دیوان، به‌کوشش قاسم غنی، تهران، ۱۳۵۶ش؛ دولتشاه سمرقندی، *تذکره الشعراء*، تهران، ۱۳۳۸ش؛ رامی تبریزی، حسن، *انیس العشاق*، به‌کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۵ش؛ همو، *حقایق الحدائق*، به‌کوشش محمدکاظم امام، تهران، ۱۳۲۱ش؛ سلمان ساوجی، دیوان، به‌کوشش منصور مشفق، تهران، ۱۳۳۶ش؛ سومر، فاروق، *قراقرظ‌نواها*، ترجمه وهاب ولی، تهران، ۱۳۶۹ش؛ شیانکارهای، محمد، *مجمع الانساب*، به‌کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش؛ صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، تهران، ۱۳۶۶ش؛ عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳ش؛ عبیدزاکانی، کلیات، به‌کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۱ش؛ عزاری، عباس، *تاریخ العراق بین احتلالین*، بغداد، ۱۳۵۲ق/۱۹۳۶م؛ همو، *تاریخ النقود العراقية*، بغداد، ۱۳۷۷ق/۱۹۵۸م؛ علی‌زاده، عبدالکریم، مقدمه بر *دستور الکاتب* (نک: همو، نخجوانی، محمد)، غنی، قاسم، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران، ۱۳۶۶ش؛ همو، یادداشتها و حواشی بر دیوان حافظ (همو)، غیائی، عبدالله، *تاریخ*، به‌کوشش طاهر نافع حمدانی، بغداد، ۱۹۷۵م؛ فصیح خوافی، احمد، *مجموع فصیحی*، به‌کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۲۹ش؛ قطبی اهری، ابوبکر، *تاریخ شیخ اویس*، به‌کوشش وان لون، لاهه، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۴م؛ کبی، محمود، *تاریخ آل مظفر*، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۵ش؛ کلاریخو، سفرنامه، ترجمه سعید رجب‌نیا، تهران، ۱۳۳۷ش؛ مقریزی، احمد، *السلوک*، به‌کوشش سعید عبدالفتاح عاشور، قاهره، ۱۹۷۰م؛ منتخب *التواریخ معینی*، منسوب به معین‌الدین نطنزی، به‌کوشش ژان اوین، تهران، ۱۳۳۶ش؛ میرخواند، محمد، *روضه الصفا*، تهران، ۱۳۳۹ش؛ نخجوانی، حسین، «اقر معزالدین سلطان اویس ایلکانی»، *بنما*، تهران، ۱۳۲۹ش، ص ۳، شد ۱۲؛ نخجوانی، محمد بن هندوشاه، دستور الکاتب، به‌کوشش عبدالکریم علی‌زاده، مسکو، ۱۹۶۴-۱۹۷۶م؛ نویری، محمد، *الالهام*، به‌کوشش عزیز سوریمال عطیه، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م؛ هدایت، رضاقلی، *مجمع الفصحاء*، به‌کوشش مظفر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ش؛ نیز: EI؛ Howorth, H. H., *History of the Mongols*, New York, 1888; Lane-Poole, S., *The Coins of the Mongols in the British Museum*, ed. R. S. Poole, London, 1881; Van Loon, J.B., introd. *Ta'rikh...* (vide: PB, Qotbi).

ابوالفضل خطیبی

اَوِیسِ قَرْنِی، ابوعمرو (نیمه نخست سده ۷ق/۷م)، تابعی نام‌آور و از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) که نزد صوفیه به زهد و پارسایی شناخته می‌شود. او از تیره قَرَن، شاخه‌ای از قبیله یمانی بنی مراد بود (برای سلسله نسب او، نک: کلی، ۳۳۴/۱؛ ابن سعد، ۱۶۱/۶؛ خلیفه، ۱۴۶). نام پدر او عامر و در برخی مآخذ انیس، خلیص یا عمرو هم آمده است (طبری، ۶۲۷؛ ابن درید، ۴۱۴؛ خلیلی، ۵۴۲/۲-۵۴۳؛ رافعی، ۹۱/۱). ظاهراً اویس در عهد پیامبر (ص)، در یمن می‌زیست، ولی هرگز موفق به دیدار آن حضرت نشد. طبق روایاتی نه چندان موثق، اویس

قس: علاءالدوله، ۳۶۵-۳۶۶). برخی از صوفیه این گفته منسوب به پیامبر(ص) را دلیل تفاوت نهادن آن حضرت میان اصحاب در القای حقایق و اسرار دانسته‌اند (احمدجام، ۳۱۹؛ نیز نک: آملی، ۲۶) و نیز طبق روایتی، اویس در حالی که از حضرت رسول(ص) بسیار دور بوده، از احوال آن حضرت آگاهی می‌یافته است (نک: کرمانی، ۲۵-۲۶). همچنین برای این موضوع که اویس، پیامبر(ص) را درک نکرد، تأویلات خاصی پیش کشیده‌اند (نک: عین‌القضات، ۳۴-۳۵؛ شمس تبریزی، ۲۷۶/۱-۲۷۸).

از اویس به عنوان نخستین کس از خردمندان دیوانه (= علاءالمجانین) یاد شده است (نک: نیشابوری، ۹۴؛ نیز عین‌القضات، ۳۴۹). همچنین عزلت و تنهایی، و مکاشفات و ادواق وی در این احوال، بی‌آنکه «پیری» را در سیر و سلوک از نزدیک درک کرده باشد، سخت موردتوجه صوفیه بوده است، چندانکه این موضوع موجب پیدایش طریقت خاصی از تصوف با عنوان «اویسیه» (ه) گردید. با اینهمه، حیدر آملی نام اویس را در کنار اصحاب خاص پیامبر(ص) همچون سلمان، ابوذر، عمار و اصحاب صفه قرار داده، و میان ایشان و طبقات بعدی صوفیه تفاوت نهاده، و این گروه از اصحاب را از «تلامذه للائمة المعصومین» دانسته است (ص ۵۰۳، ۶۱۴-۶۱۵).

به عنوان نمونه‌ای از جایگاه اویس نزد برخی فرق، می‌توان به اثری از اباضیه اشاره کرد که اویس را از اصحاب مذهب خویش دانسته‌اند (نک: ابن‌سلام، ۷۹).

مآخذ: آملی، حیدر، جامع الاسرار، به کوشش هانری کرین و عثمان بحی، تهران، ۱۳۲۷ش/۱۹۶۹م؛ ابن ابی حاتم، عبدالرحمان، الجرح و التعديل، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۲ق/۱۹۵۳م؛ ابن بطوطه، رحله، به کوشش محمد عبدالنعم عریان، بیروت، ۱۹۸۷م؛ ابن جوزی، عبدالرحمان، الموضوعات، به کوشش عبدالرحمان محمد عثمان، قاهره، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م؛ ابن حبان، محمد، الثقات، حیدرآباد دکن، ۱۳۸۸ق/۱۹۷۸م؛ ابن حجر عسقلانی، احمد، الاصابه، قاهره، ۱۳۲۸ق/۱۹۱۰م؛ ابن دین، محمد، الاشتقاق، به کوشش عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۸م؛ ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر؛ ابن سلام اباضی، بدءالاسلام، به کوشش ورنر شوارتز و سالم بن یعقوب، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م؛ ابن مبارک، عبدالله، الزهد و الرقائق، به کوشش حبیب الرحمان اعظمی، مجلس احیاء المعارف، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۶م؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیه الاولیاء، قاهره، ۱۳۵۱ق/۱۹۳۳م؛ احمد بن حنبل، الزهد، به کوشش محمدسعید بن بیونی زغلول، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۸م؛ احمد جام، انس‌التائین، به کوشش علی فاضل، تهران، ۱۳۶۸ش؛ الاختصاص، منسوب به شیخ مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، ۱۴۰۲ق؛ خلیفه بن خیاط، الطبقات، به کوشش اکرم ضیاء عمری، ریاض، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م؛ خلیلی، خلیل، الارشاد، به کوشش محمدسعید عمر ادریس، ریاض، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م؛ ذهبی، محمد، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعب ارنؤوط و دیگران، بیروت، مؤسسة الرسالة؛ رافعی قزوینی، عبدالکریم، التدرین فی اخبار قزوین، به کوشش عزیزالله عطاردی، تهران، ۱۳۷۶ش؛ شمس تبریزی، مقالات، به کوشش محمدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۹ش؛ شیخ مفید، محمد، الارشاد، قم، مؤسسة آل‌البیت(ع)؛ همو، الجمل، به کوشش علی میرشریفی، قم، ۱۴۱۳ق؛ طبری، محمد، «المتخب من کتاب ذیل المذیل»، همراه ج ۱۱ تاریخ، عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکره الاولیاء، به کوشش محمد استعلامی، تهران، ۱۳۶۶ش؛ علاءالدوله سنائی، احمد، العروة لاهل الخلوة و الجلوة، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، ۱۳۶۲ش؛ عین‌القضات همدانی، تمهیدات، به کوشش عقیف عسیران، تهران، ۱۳۴۱ش؛ فروزانفر، بدیع‌الزمان، احادیث مشهوری، تهران، ۱۳۶۱ش؛

همراه هیأتی از یمن یا کوفه به مدینه آمد. گفته‌اند که بر اثر نشانه‌هایی که پیامبر(ص) از اویس گفته بود، عمر بن خطاب وی را شناخت (نک: ابن سعد، ۱۶۲/۶-۱۶۳؛ ذهبی، ۲۰/۴ بی). ظاهراً پس از این سفر، اویس کوفه را برای سکنی برگزید (احمد بن حنبل، ۴۷۸). درباره محل درگذشت اویس قرنی روایت بسیار است (همو، ۴۷۹-۴۸۰؛ ابن حبان، ۵۲/۴؛ نیشابوری، ۹۹)، چنانکه گوری در ناحیه رقه در سوریه و نیز در جاهای دیگری همچون دمشق، اسکندریه و دیار بکر به وی منسوب است (یاقوت، ۵۹۶/۲؛ ابن بطوطه، ۱۱۴/۱). با اینهمه، چنانکه بیشتر روایات نشان می‌دهند، وی در پیکار صفین، در سپاه امیرالمؤمنین علی(ع) حضور یافت و پیکر وی را در میان شهدای این واقعه یافتند (طبری، ۶۲۸؛ نیز نک: نصر بن مزاحم، ۳۲۴).

اختلاف نظر در جزئیات زندگی اویس، حتی در سده‌های نخستین هجری، چنان بوده که برخی درباره شخصیت او با شک و تردید سخن گفته‌اند (نک: ابن حبان، ۵۲/۴؛ نیز نک: ابن جوزی، ۴۳/۲-۴۴). با اینهمه، گفته‌اند که او از امیرالمؤمنین علی(ع) و عمر بن خطاب روایت کرده، و کسانی از رجال سده ۱ق - که بیشتر کوفیند - از او استماع کرده‌اند (ابن ابی حاتم، ۱۱/۱-۳۲۶؛ ابن حجر، ۱۱۵/۱).

نزد شیعه امامیه، اویس قرنی به عنوان یکی از یاران امام علی(ع) مقامی خاص دارد (الاختصاص، ۶-۷، ۶۱، ۸۱-۸۲؛ کشی، ۹) و شیخ مفید نام اویس را از جمله کسانی آورده است که با امیرالمؤمنین علی(ع) دست بیعت دادند (الجمل، ۱۰۹).

همه اهمیت روایات برجای مانده در باب اویس قرنی در این نکته است که او از نخستین نمونه‌های زهد و پارسایی در میان مسلمانان به شمار رفته، و بعدها نزد صوفیه مقامی بلند یافته است؛ چنانکه نام او به عنوان یکی از زاهدان هشتگانه (= زهاد ثمانیه)، در میان تابعین ثبت شده است (مثلاً نک: ابونعیم، ۸۷/۲؛ کشی، ۹۷-۹۸). کهن‌ترین روایات درباره اویس، تصویری کاملاً صوفیانه از او ارائه می‌کنند. همه کسانی که در این روایات اویس را دیده‌اند، او را در فقر و سرگشتگی و گمنامی در عین شهرت وصف کرده، و گفته‌اند که جامه مناسب نداشت و این خود یکی از علل عزلت او بود (ابن مبارک، ۲۹۳؛ ابن سعد، ۱۶۱/۶-۱۶۵؛ احمد بن حنبل، ۴۷۵-۴۷۷، ۴۸۰-۴۸۱). در روایت‌های دیگری آمده است که او جامه‌ای پشمینه (= من صوف) بر تن داشت (همو، ۴۷۹؛ نیز نک: شیخ مفید، الارشاد، ۳۰۶؛ کشی، ۹۸). در این روایات، جمله‌های حکمت‌آمیزی غالباً مبنی بر بی‌اعتباری دنیا و نزدیک بودن مرگ، به اویس نسبت داده شده است (ابن سعد، ۱۶۴/۶-۱۶۵؛ احمد بن حنبل، ۴۷۹-۴۸۰).

در ادبیات صوفیه، اشاره‌های مفصلی به احوال اویس شده است (نک: ابونعیم، ۷۹/۲-۸۷؛ عطار، ۱۹ بی). در این میان حدیث منسوب به پیامبر(ص): «(رایحه رحمان (بهشت) از جانب یمن به مشام من می‌رسد)» - که گفته‌اند اشاره‌ای است به اویس قرنی (نک: فروزانفر، ۷۳) - درخور توجه بسیار است (نیز نک: عین‌القضات، ۳۲۶، ۳۴۹؛